

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایت اخلاقی هفته

روایت دوم باب دوهاد النفس و عن عدة منهم از ابواب ج اصحابنا یعنی کلینی از عده‌ای از اصحاب عن احمد بن محمد بن خالد و عن محمد بن یحیی و عن احمد بن محمد بن عیسی جمیعاً عن البرقی عن النذر بن سويد عن یحیی بن عمران الحلبي عن عبید الله بن الحسن بن الحسن بن هادی قال، در روایت دو نفر هستند که یک مقداری مجهولند و توثیق ندارند، قال لی ابو عبدالله (علیه السلام) «إن السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤلاً»، حسن بن هارون می‌گوید امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولٌ حضرت فرمود قال یسأل السمع أما سمعت و البصر أما نظر إلیه و الفؤاد أما عَقِدَ علیه از سمع سؤال می‌شود درباره آنچه که شنیده، از بصر سؤال می‌شود از آنچه که به آن نظر کرده، و از فؤاد و قلب سؤال می‌شود از آنچه که عقد کرده بر او یا عقد شده بر او، از آن اعتقاداتی که دارد^[1].

باز دنباله‌ی همان روایات است که هر عضوی از اعضا و از جوارح و جوانح، این فرائضی دارد و واجباتی دارد و از این فرائض و ... هم در روز قیامت سؤال می‌شود، این مطلب که اعضا و جوارح در قیامت شهادت می‌دهند یک مطلبی است، شهادت می‌دهند بر آن گناهی که این انسان مرتکب شده یسأل اما سمعت ظاهراً یک مطلب دیگری هم هست یعنی وسیع‌تر از مسئله شهادت است، این تعبیر به نظر ما یک مقداری وسیع‌تر از شهادت را دلالت دارد. شهادت در جایی است که به این دست بگویند تو چه گناهی را مرتکب شدی نعوذ بالله؟ یا به گوش بگویند چه گناهی را مرتکب شدی؟ اما اگر پپرسند ما سمعت، از هر چه که شنیده، چه بد و چه خوب! كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولٌ اینطور نیست که در مورد آن گناهانی که انجام شده سؤال شود، این سمع و بصر و فؤاد نسبت به هر آنچه که انجام دادند از خوب و بد همه را بیان خواهند کرد.

و در نتیجه این توجه ما را باید بیشتر جلب کند که قبلاً هم عرض کردم و الآن هم در درجه اول به خودم می‌گویم و خودم را سفارش می‌کنم که بیش از همه‌ی شما محتاج به این مسائل هستم، خیلی مراقبت کنید ما غافلیم از اینکه بالآخره این وجودی که خدای تبارک و تعالی به ما داده چه حقیقتی دارد و چه حقایقی در آن هست و این دست انسان چطور ثبت می‌کند اعمال انسان را اعم از خوب و بد. این چشم انسان همینطور و قلب هم همینطور، نکته‌ای که در این روایت هست باز در مورد فؤاد تعبیر به عقد آمده یسأل السمع أما سمع و البصر أما نظر علیه و الفؤاد أما عَقِدَ علیه که معلوم می‌شود باز مسائل اعتقادی که امروز مورد بحث ماست عقد در آن دخالت دارد.

روایت بعد که سندش را نمی‌خوانم از امام صادق (علیه السلام) فی حدیث قال الایمان لا یكون إلا بعمل و العمل منه و لا یثبت الایمان إلا بعمل، ایمان شرطش عمل است و عمل هم خودش معلول ایمان است اینها رابطه‌ی متقابل دارد هم ایمان مولد برای عمل است و هم عمل موجب بقاء ایمان است این الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ که در قرآن زیاد به آن تأکید شده (ایمان و عمل صالح) رابطه‌شان با هم متقابل است، ایمان مولد برای عمل است یعنی ایمان بلا عمل کلاً ایمان است، عمل هم موجب

تثبیت ایمان در قلب است و لذا ما هر چه نماز بخوانیم و عمل خیر و عمل صالح داشته باشیم موجب می‌شود که این ایمان ما بیشتر در این قلب تثبیت شود و لا یثبت الایمان إلا بعمل^[2].

از این تعبیر این استفاده را می‌کنیم که برهان در اصل تحقق ایمان دخالت دارد، یقین در اصل اینکه انسان ایمان پیدا کند و عقد القلب پیدا کند دخالت دارد که ما اعتقادمان همین است که به طور یقین ایمان حاصل نمی‌شود ولی آنچه که این ایمان را در قلب تثبیت می‌کند عمل است و لذا می‌بینید آنچه که این ایمان را سریع از انسان می‌گیرد آن هم عمل است، یعنی گاهی اوقات یک گناه، همین روایتی که در این هفته در اثناء بحث خواندیم که اگر انسان یک صغیره ای از صغایر را انجام بدهد خرج من الایمان از ایمان خارج می‌شود، برهان و استدلال و ... سر جای خودش، اینها در اصل تحقق ایمان و عقد القلب دخالت دارد ولی آنچه که موجب تثبیت ایمان هست عمل است، عمل صالح موجب تثبیت ایمان و عمل غیر صالح موجب رفع ایمان است و بلا فاصله ایمان را در انسان نابود می‌کند و از بین می‌برد، لذا روی اعمالمان خیلی دقت کنیم. گاهی اوقات یک عمل کوچک حتی ممکن است یک عمل صغیره‌ای هم باشد، یک ایمان چندین ساله را از بین ببرد، اعمال گذشته را که حذف می‌کند خود ایمان را هم از بین می‌برد و آدم می‌زند با یک گناه، این چنین است و خیلی باید به خدا پناه ببریم که مبدا در این امتحانات الهی که خدا بر هر کسی به مقتضای خود او بر سر راهش قرار می‌دهد، انسان گناهی کند که یک چنین عائدی داشته باشد، خدا همه ما را حفظ کند ان شاء الله.

مطالبی در مورد وفات حضرت معصومه (سلام الله علیها)

فردا هم مصادف با وفات حضرت معصومه (سلام الله علیها) هست این یادآوری را داشته باشیم که بالأخره ما باید خدا را شاکر باشیم که در قم و در جوار این قبر مطهر و این بانوی مکرم که می‌دانید زیارتی که برای این بانوی مکرم هست از زیارات مأثوره است از زیارتی است که از خود امام (علیه السلام) برای ما رسیده و مقام و شأن و درجه‌ای که حضرت دارد بسیار بالاست.

لک عند الله شأناً من الشأن بسیار بزرگی دارد و ما باید واقعاً بیشتر توسل به حضرت پیدا کنیم و از این هم غافل نباشیم هر روز یک اتصال و ارتباطی بین خودمان و حضرت، حالا یا به تشرّف در کنار قبر حضرت و یا از فاصله سلامی داده شود و عرض ادب و ارادت بشود و واقعاً دائماً متوسل به حضرت باشیم، حالا تاریخ ولادت و تاریخ وفات حضرت از جهت تاریخی دقیق مشخص نیست ولی مرحوم والد ما (رضوان الله علیه) می‌فرمایند بالأخره حضرت یک روز به دنیا آمدند و یک روزی هم از دنیا رفتند و ما باید هر دو روز را اصلش را قرار بدهیم و یک تکریم و تعظیمی برای ایشان باشد.

امیدواریم ان شاء الله همان طوری که رونق و توسعه این حوزه و برکاتش، این همه تألیفات، درسها، بحثها، کتابها، واقعاً معتقدیم از برکت این قبر مطهر است با دعایی که حضرت برای همه‌ی ما سربازان امام زمان (عج) می‌کنند در درجه‌ی اول خدای تبارک و تعالی این زحمات و این درسها و بحثها را به کرم خودش به احسن وجه قبول فرماید و همه ما را موفق کند به اینکه یک عمر با برکت که بتوانیم تأثیرگذار در علم و در معنویت باشیم به همه‌ی ما عنایت کند.

فرق بین کلام مرحوم شیخ و مرحوم آخوند

بحث ما رسید به اینجا که کلام مرحوم شیخ را دیروز مفصل عرض کردیم، گفتیم دقت شود در فرق بین فرمایش مرحوم شیخ و فرمایش مرحوم آخوند؛ مرحوم شیخ تفصیل در امور اعتقادیه ندادند و در تمام امور اعتقادیه یقین را دخیل می‌دانند، موضوع همه‌ی امور اعتقادیه را یقین می‌دانند، اما مرحوم آخوند فرمودند امور اعتقادیه بر سه قسم است؛ در بعضی‌هایش عقد القلب لازم است در بعضی یقین لازم و در بعضی هم ظن کفایت می‌کند، این یک فرق اساسی بین فرمایش آخوند و فرمایش شیخ.

عدم تعرض مرحوم آخوند به کلام مرحوم شیخ

اما آنچه ما عرض می‌کنیم این است که مرحوم شیخ در اعتقادات که می‌فرمایند یقین معتبر است دلیل برای عدم جریان استصحاب را همین حدوث شک و زوال یقین می‌دانند و اگر خوب در عبارت دقت کنیم شیخ می‌فرماید در اعتقادات به مجرد شک موضوع منعدم می‌شود و از بین می‌رود، چطور در سایر موارد، شما اگر بخواهیم استصحاب کنید اگر موضوع باقی نباشد مجالی برای استصحاب نیست در اعتقادات چون متقوم به یقین است و یقین در موضوعش دخالت دارد به مجرد شک موضوع از بین رفته است و جایی که موضوع از بین رفته دیگر مجالی برای استصحاب نیست.

عرض ما این شد که گفتیم مرحوم آخوند این مطلب را مورد بحث قرار ندادند، در آنجایی که یقین دخالت دارد در استصحاب موضوعی ایشان هم می‌فرمایند آنجا تحصیل یقین لازم است لذا سراغ استصحاب نمی‌رویم اینطور بیان فرمودند که آنجا تحصیل یقین لازم است در حیات امام زمان (علیه السلام) با استصحاب فایده ندارد، ما باید تحصیل یقین کنیم و باید برویم سراغ یقین. بعبارۀ آخری آخوند می‌فرماید چون استصحاب برای ما یقین به مستصحب نمی‌آورد لذا استصحاب جاری نمی‌کند.

محصل کلام آخوند در این قسم این است که چون استصحاب برای ما یقین نمی‌آورد پس ما استصحاب را جاری نمی‌کنیم و باید برویم سراغ تحصیل یقین در حالی که اساس فرمایش شیخ این است که در این قسمت موضوع از بین رفته است، وقتی موضوع از بین می‌رود اصلاً مجالی برای استصحاب نیست نه اینکه بگوئیم چون استصحاب برای ما یقین نمی‌آورد ما باید برویم سراغ راه دیگر برای تحصیل یقین، و من همانطور که دیروز عرض کردم آخوند این روح اصلی کلام شیخ را مورد مناقشه قرار ندادند.

کلام مرحوم آشتیانی در بحث

حالا همین جا مرحوم آشتیانی در بحر الفوائد یک اشکالی به مرحوم شیخ دارند و می‌فرمایند شیخ (اعلی الله مقامه) از طرفی عقد القلب را با یقین دو چیز می‌داند که اکثر المتکلمین، اکثر متکلمین هم می‌گویند در اعتقادات یقین کافی نیست و باید یک امری فوق یقین به نام عقد القلب باشد و شیخ هم در اول رسائل و هم در اینجا می‌فرمایند تصریح دارد به اینکه عقد القلب با یقین دو چیز است، می‌فرماید شما مرحوم شیخ که مبنای تان این است که عقد القلب با یقین دو چیز است چرا اینجا می‌فرمائید اگر یقین رفت عقد القلب را نمی‌شود استصحاب هست، اگر عقد القلب عین یقین بود که اینک بعضی‌ها قائل‌اند می‌گویند عقد القلب و یقین یک چیز است ما بی‌خود می‌گوئیم دو تا، عقد القلب و قطع و عقد القلب و یقین یک چیز هستند، اگر یک چیز باشد می‌گوئیم وقتی یقین رفت و شک آمد دیگر مجالی برای استصحاب باقی نمی‌ماند اما وقتی شما مرحوم شیخ خودتان قائل هستید به اینکه عقد القلب با یقین دو چیز است، چرا می‌گوئید به مجرد حدوث الشک دیگر مجالی برای استصحاب باقی نمی‌ماند در امور اعتقاده که به معنای عقد القلب است، این اشکال را مرحوم آشتیانی دارند و در ادامه‌ی اشکال این را کأنه دیگر خودشان هم قبول می‌کنند که عقد القلب حتی با یقین به خلاف هم جمع می‌شود، یعنی شما اگر یک یقینی باشد و عقد القلبی هم مترتب بر او باشد وقتی شما می‌گوئید این عقد القلب و یقین دو چیز است اگر نسبت به این یقین جای این یقین شک آمد نشست، یک.

بالاخر، یقین به خلاف آنچه که عقد قلب بر او هست آمد نشست، کما اینکه ایشان می‌فرماید این ممکن است که یک جایی یک کسی یقین دارد مثلاً به حقانیت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و نبوت پیامبر ما، اما عقد القلبش بر نبوت قوم یهود است، بر نبوت موسی (علیه السلام) است، ایشان می‌گوید چطور در اینجا با یقین به خلاف آن عقد القلب از بین نمی‌رود، پس چرا می‌گوئید اگر شک عارض شد عقد القلب را نمی‌شود استصحاب کرد؟

آیا اگر جای این یقین، یقین به خلاف باشد منافات با عقد القلب دارد؟ نه، آشتیانی می‌گوید بین عقد القلب به یک چیزی، یعنی

قلب انسان معتقد باشد به چیزی اما در همین قلب یقین به خلاف آن چیز هم باشد می‌گوید قابل جمع است، حالا یک مثالش همین قوم یهود است که اینها یقین به نبوت پیامبر ما داشتند ولی عقد القلبشان مربوط به نبوت حضرت موسی است، یک مثال دیگرش که کفار مشرکین است یا بت‌پرستها، اینها معجزات پیامبر را می‌دیدند و یقین هم پیدا می‌کردند ولی عقد القلبشان به بتهای خودشان بود^[3].

اشکال استاد به کلام مرحوم آشتیانی

اینجا ما جواب مرحوم آشتیانی را بدهیم؛ جواب ایشان این است که وقتی مرحوم شیخ می‌گوید عقد القلب با یقین دو تاست اما دو چیز بیگانه‌ی از هم نیست بلکه یقینی را شیخ می‌گوید که مؤلّد برای عقد القلب است، یعنی اگر یک کسی یقین پیدا کرد و این یقین موجب شد عقد القلب پیدا کرد گفت حالا من که یقین پیدا کردم به نبوت پیامبر، پس ایمان به او می‌آورم و به عبارتِ اُخری همان توضیحی که ما برای کلام شیخ دادیم، شیخ می‌خواهد یقین را به عنوان موضوع برای اعتقادیات قرار بدهد اگر به عنوان موضوع قرار گرفت وقتی موضوع مشکوک شد، موضوع از بین رفت، قطعاً دیگر عقد القلب هم مجالی برایش نیست. پس این اشکال بر مرحوم آشتیانی هست.

اشکال فضلالی درس

از این اشکال این مطلب که حالا در ذهن بعضی از آقایان هم هست که اساساً آیا ما می‌توانیم بگوئیم عقد القلب به یک شیئی، یعنی قلب انسان معتقد به یک شیئی بشود اما یقین به او نداشته باشد آیا چنین چیزی ممکن است یا نه؟ بحث این است که آیا می‌شود قلب معتقد، عقد بر یک شیئی بر یک چیزی معتقدی ببندد ولی نسبت به آن یقین نداشته باشد؟

جواب استاد

ما اولاً می‌گوییم سلّمنا چنین چیزی ممکن باشد ولی بسیار نادر است یعنی غالب موارد عقد القلبی که شما دارید مقرون به یقین به آن معتقد است، غالب افراد در غالب موارد می‌گوئیم چرا یقین پیدا کردید می‌گوید من یقین کردم، غالباً یعنی از صد مورد 99 مورد یقین مورد دارد بدون یقین انسان به عقد القلب در غالب موارد نمی‌رسد لذا اینکه بیائیم فرض کنیم یک جایی عقد القلب هست اما نسبت به آن متعلّق عقد القلب یقین وجود ندارد این بسیار اندک و نادر و کالعدم است، در غالب مواردش هم یقین وجود دارد و هم موضوع برای آن هست، به طوری که اگر این از بین برود موضوعش از بین می‌رود، این اولاً.

اما حالا خود کبری، در ذهن بعضی از آقایان این هست که بگوئیم اصلاً عقد القلب و یقین می‌شود انسان بگوید من ایمان به نبوت پیامبر پیدا کردم اما یقین ندارم، ایمان دارم به اینکه این دارو برای من مفید است ولی یقین ندارم، ایمان دارم به علمیت این اقا ولی یقین ندارم، یک عبارتی دارد خود مرحوم آشتیانی که می‌فرماید این اصلاً لا محصّل له یعنی اگر کسی بخواهد بگوید ما عقد القلب داریم من دون دخالة اليقین فی متعلّق عقد القلب ایشان می‌گوید اصلاً این محصّلی ندارد و در نتیجه نمی‌شود جایی عقد القلب باشد و یقین نباشد، عکسش می‌شود که یقین باشد و عقد القلب باشد، اما جایی عقد القلب باشد و یقین نباشد به نظر ما هم همینطور است.

یک مواردی را ما می‌آئیم به حسب ظاهری می‌گوئیم ایمان داریم اولاً بحث اجمال را باید کنار بگذاریم، ایمان اجمالی محل بحث نیست، الآن من بگویم اجمالاً ایمان دارم بما جاء به النبی، مثلاً کسی الآن تازه مسلمان می‌شود یک آدمی که الآن تازه مسلمان می‌شود می‌گوید اؤمن بما جاء به النبی، آمنت بما جاء به النبی، اما بگوئیم ما جاء به النبی چیست؟ می‌گوید نمی‌دانم! وقتی ما جاء

به النبی را نمی‌داند یقین هم معنا ندارد مگر اینکه بگوئیم اینجا باز یک یقین اجمالی وجود دارد ولی عرض می‌کنم بحث ما در مورد اجمال نیست، در جایی است که یک کسی بگوید آمنت به این مطلب معین، بگوئیم نماز صبح واجب و ایمان آوردم و عقد القلب دارم، آیا در چنین جایی می‌شود بگوئیم من دون حسن الیقین است؟ این اصلاً امکان ندارد^[4].

یک مطلبی را مرحوم والد ما (رضوان الله علیه) دارد که در همین ایضاح الکفایه‌شان می‌فرمایند یقین یعنی با برهان ثابت شود^[5]، این فرمایش ایشان را هم ما مناقشه داریم این یقینی که در اینجا است یقین اصولی است، یقین، قطع، علم، یقین اصولی یعنی همان یقینی که نوع مردم دارند، این یقینی که نوع مردم دارند با آن لیکن من الموقنین که در قرآن هست خیلی تفاوت دارد. می‌خواهیم ببینیم آیا عقد القلب بدون این یقین عرفی ممکن است؟

ادعای ما این است که این یقین که نه یقین فلسفی است که بگوئیم برهان، بعضی از آقایان که می‌گویند عقد القلب داریم و یقین نداریم می‌گویند نوع مردم، برای وجود خدا کدام می‌توانند برهان بیاورند؟ ولی عقد القلب دارند، جواب: این یقین مراد ما نیست. همین پیرزنی که گوشه‌ی ده نشسته و هیچ برهان فلسفی هم ندارد اما از او پرسید خدا را صد در صد قبول داری؟ این هم می‌شود یقین. یقینی که اینجا می‌گوئیم یقین اصول و فقه است نه یقین فلسفه و عرفان. این مدعای ماست که عقد القلب لا یمکن إلا بعد وجود الیقین (همین یقین عرفی)، بعد از اینکه این یقین عرفی باشد عقد القلب هست.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] وسائل الشیعة، ج 15، ص: 167: وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ وَ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى جَمِيعاً عَنْ الْبَرْقِيِّ عَنْ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلْبِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ هَارُونَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً «6» - قَالَ يُسْأَلُ السَّمْعُ عَمَّا سَمِعَ وَ الْبَصَرُ عَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ وَ الْفُؤَادُ عَمَّا عَقَّدَ عَلَيْهِ.

[2] وسائل الشیعة، ج 15، ص: 168: وَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: الْإِيمَانُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِعَمَلٍ وَ الْعَمَلُ مِنْهُ وَ لَا يَثْبُتُ الْإِيمَانُ إِلَّا بِعَمَلٍ.

[3] بحر الفوائد فی شرح الفرائد (ویرایش سوم)، ج 7، ص: 215 و 216: فالذي عليه أكثر المتكلمين - على ما حكي -: أن الاعتقاد ليس مجرد اليقين، بل هو أمر قلبي إختياري يعرض بعد اليقين في مقابل الاستنكاف و الجحود القلبي، و يدل عليه: الوجدان السليم مضافاً إلى دلالة جملة من الآيات و الأخبار عليه، مثل الآيات الواردة في مذمة جحود من استيقنت أنفسهم و استيقنوا بالوحدانية مع جحودها، و الكفر الجحود [ي] أمر معروف لا ينبغي إنكاره لأحد، و هذا هو الذي اختاره شيخنا في الجزء الأول من «الكتاب» و في مجلس البحث مستدلاً بما عرفت.

و لكن قد يقال - بل قيل - : باتحاد اليقين و الاعتقاد؛ لأن من المشاهد بالوجدان: أنه ليس ممّا يعرض على النفس من الأمور الاختيارية بعد اليقين بنبوة شخص مثلاً، إلا الرضا بنبوته في مقابل الاستنكاف الباطني، أو البناء و العزم على إطاعته فيما يأمر و ينهى و التدبّر بجميع لوازم النبوة بالنسبة إليه، و من المعلوم عدم ربط لهذه الأمور بالاعتقاد، مع أنه لو أريد به أحد هذه المعاني فلا مشاحة فيه.

[4] بحر الفوائد فی شرح الفرائد (ویرایش سوم)، ج 7، ص: 216: و أمّا القول: بأنّ العقد القلبي بما تعلّق اليقين به أمر لا دخل له باليقين و لا بما ذكر من المعاني، بل هو بناء قلبي على ثبوت المتيقّن في مقابل استنكافه، فهو ممّا لا يتصوّر له معنى محصّل.

[5] ایضاح الکفایة، ج 6، ص: 39.